

آنچه در زیر می‌خوانید، متن مصاحبه‌ی حسین پاینده با خبرگزاری دانشگاه علامه طباطبائی (عطنا) است که اخیراً منتشر شد.

ایوب قادری- عطنا؛ اهالی واقعی دیار هنر و همپایه‌های سفره‌ی ادبیات بخیل نیستند. آن‌ها همان اندک لقمه نان و شعری که دارند با هم قسمت می‌کنند. از این رو بسیار فراخ‌بال و گشودم‌روی‌اند. فیلسوفان این حالت را «کثرت‌گرایی» نامیده‌اند. حالتی که در آن بشر لختی از خودخواهی فاصله می‌گیرد و دیگران را به رسمیت می‌شناسد حتی اگر خلاف نظر او فکر کنند. ادبیاتی‌ها از همه بیشتر این واژه را می‌فهمند. اصلاً یکی از لوازم شخصیت‌پردازی همین شنیدن صداهای متنوع در جامعه است. ادبیاتی‌ها از همه بیشتر از تنوع شهر و دیار، مذهب و نژاد، زبان و لباس و چه و چه لذت می‌برند. آن‌ها از این‌که همه یک‌جور لباس بپوشند، یک‌جور غذا بخورند، یک‌جور دعا بخوانند و شهرشان را همه یک‌جور بسازند و سامان بدهند، بیزارند. چرا که یک‌رنگ شدن جهان یعنی مرگ هنر؛ تصور کنید پیراهن همه‌ی تیم‌های فوتبال دنیا قرمز بود، چقدر فوتبال بی‌معنا و بی‌مزه می‌شد.

«نظریه و نقد ادبی» در جزء و «مطالعات فرهنگی» در کل، در جست‌وجوی همین صداهای کوچک و رنگارنگی است که در لابه‌لای دیکته‌ی نظام‌های ارزشی واحد نادیده انگاشته می‌شوند. حسین پاینده استاد و پژوهشگر صاحب‌نام و مطرحی در مطالعات ادبی است. او دکترای نظریه و نقد ادبی از انگلستان دارد. دوره‌ای از نوجوانی و چند سالی از میانسالی را به تناوب در غرب زیسته و درس خوانده است. حریتش را همیشه حفظ کرده و خوشرو بودن در ذات اوست چرا که به تمامی انسان است و اخلاق‌مدار.

الغرض، حسین پاینده در این گفت‌وگو دیدگاه‌های کلی خود را در باب ادبیات امروز و جایگاه نقد ادبی مطرح می‌کند. نویسنده کتاب‌های «گشودن رمان»، «نقد ادبی و دموکراسی» و «نقد ادبی و مطالعات فرهنگی» از سال ۱۳۷۰ تاکنون در دانشگاه علامه طباطبائی تدریس می‌کند. گفت‌وگو با برنده‌ی جایزه‌ی «کتاب فصل» برای کتاب «مطالعات فرهنگی درباره‌ی فرهنگ عامه» و جایزه‌ی جلال آل‌احمد برای کتاب «گشودن رمان» را در ادامه می‌خوانید.

آقای دکتر، نظریه‌ی ادبی در ایران بیشتر ترجمه است یا این‌که ما در این حوزه صاحب‌نظر هم هستیم؟

در آغاز از شما تشکر می‌کنم که از طریق خبرگزاری نوپای عطنا این فرصت را ایجاد کردید که با طیفی از مخاطبان، علاقه‌مندان به نقد ادبی و دانشجویان علوم انسانی ارتباط بگیرم. اما در پاسخ شما باید گفت بخش عمده‌ای از نظریات نقد ادبی از طریق ترجمه‌هایی صورت گرفته که از مدت‌ها پیش آغاز شده و در یک دهه اخیر رشد بیشتری به خود گرفته است. شاید یکی از دلایل اقبال را که به ترجمه نشان داده می‌شود باید در شناختی دید که اهالی ادبیات و علوم انسانی از این راه درباره نظریه‌های جدید پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد اگر شما به یک ناشر مراجعه کنید و بگویید یک کتاب نقد ادبی ترجمه کرده‌ام و یک کتاب هم با همین عنوان حاصل تألیف خودم هست، احتمال این‌که ناشر به انتشار کتاب ترجمه‌شده رغبت بیشتری نشان دهد، کم نیست؛ دلیلش هم این است که نظریات نقد ادبی حاصل فلسفه‌پردازی نظریه‌پردازانی از زبان‌ها و کشورهای دیگر است. نهایتاً باید به این پرسش پاسخ دهیم که: چه فرقی می‌کند؟ مگر پیامبر اعظم نفرمود «علم را بیاموز ولو در چین باشد»؟ باید به دنبال یافتن دانش بود و هر جایی برای فهم بهتر خود و جهان پیرامونمان بتوانیم از دانش استفاده کنیم، کار درستی کرده‌ایم.

شاید یک جنبه از پرسشی که شما مطرح کردید ناشی از این باور ضمنی و شایع در کشور ما باشد که ترجمه امری ثانوی و کم‌ارزش است. در نظام فعلی ارزیابی در وزارت علوم هم به تألیف امتیازهای به مراتب بیشتری داده می‌شود. اما از یک منظر دیگر باید گفت ترجمه راهی برای انتقال دانش، و حتی بیش از آن، راهی برای مفاهمی بین‌الملل است، راهی برای گفت‌وگو، گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، گفت‌وگوی تمدن‌ها و گفت‌وگوی ملت‌ها با هم. یکی از بارزترین ویژگی‌های داعش، عجز آن از ترجمه و فهم ترجمه (به معنای استعاره‌ی کلمه) است. داعش صرفاً با زبان خودش که نشئت‌گرفته از خشونت است با جهان حرف می‌زند. من معتقدم باور آوردن به

کارکرد فرهنگی ترجمه، خودبه‌خود باعث دوری از خشونت هم می‌شود. ترجمه نقشی مهم و بسزا در نزدیک کردن ملل مختلف و فرهنگ‌های گوناگون دارد.

از بین ۲۶ اثر ارزنده شما، ۸ کتاب به صورت ترجمه بوده است.

من با عشق و علاقه‌ی فراوان کتاب «مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه» را ترجمه کردم و از ترجمه‌ی آن واقعاً لذت بردم. این کتاب تا به حال سه نوبت تجدید چاپ شده که ناشی از پژواک آن در جامعه‌ی ادبی و فرهنگی است. بخش زیادی از نظریه‌های ادبی ترجمه است که دلیل آن هم در همین نهفته است که نقد ادبی به معنای آکادمیک آن را در سنت ادبی‌مان نداشته‌ایم. باید توجه داشت که در این جا از «نقد ادبی» صحبت می‌کنیم، نه از «بلاغت». واقف هستم که قدمای ما کتاب‌هایی درباره‌ی فنون و صناعات ادبی دارند، اما مقصود من تعریف، طبقه‌بندی و شناخت صنایع بدیع و لفظی نیست.

از آن جایی که شما ادبیات انگلیسی خوانده‌اید و با توجه به این‌که زیست‌جهان انسان ایرانی با انسان غربی و خاستگاه زبان فارسی با زبان انگلیسی متفاوت است، پرسش من این است که آیا شما نظریه و نقد ادبی را به عنوان یک ابزار و فرمول می‌دانید که قابل ترجمه است؟

ادبیات به ویژگی‌های عام و مشترک انسان می‌پردازد. از این رو، سخت‌افزار ادبیات همه‌جا یکسان است، حتی اگر فرهنگ به مثابه نرم‌افزار متفاوت باشد؛ ادبیات به تجربیات عام بشر می‌پردازد. به جنگ فکر کنید؛ قرن‌ها پیش از میلاد، هومر در «ادیسه» به مقوله‌ی جنگ پرداخته است؛ جنگ ایران و عراق بخشی از ادبیات معاصر ما را شکل می‌دهد و اروپایی‌ها هنوز درباره‌ی جنگ‌های جهانی اول و دوم فیلم می‌سازند و رمان می‌نویسند. جنگ موضوعی نیست که به یک فرهنگ و ملت معین تعلق داشته باشد. موضوعاتی از قبیل سالمندی، عشق، مرگ، وفاداری و بسیاری دیگر از مضامینی که با سرشت بشر سر و کار دارند، از این دست هستند و نقد ادبی روش‌هایی برای فهم این موضوعات مطرح می‌کند که صرف نظر از این‌که ادبیات آن متعلق به کدام ملت است به ترازوی سنجش گذاشته شود.

اگر در آسمان ادبی ایران نگاه کنیم، فارغ از اختلاف سلیقه‌ها، به نظر می‌رسد ستاره‌های درخشان این آسمان بیشتر چهره‌هایی مانند شفیعی‌کدکنی، ابتهاج، دولت‌آبادی و دیگران هستند که در حوالی دهه‌ی چهل شمسی ظهور کردند و اکنون دوران کهنسالی خود را طی می‌کنند. از این رو این نگرانی وجود دارد که در دو دهه‌ی آینده ما با نداشتن چهره‌های شاخص ادبی مواجه شویم و به عبارتی نسل بعدی، نسلی بی‌قهرمان باشد. آیا امید دارید که نسل آتی بتواند بار ادبیات را به دوش بکشد؟

با این دیدگاه موافق هستم که برخی از نویسندگان نسل جدید ما که در سال‌های اخیر اشتیاق زیادی برای انتشار سریع آثارشان نشان می‌دهند، کمتر اهل تحقیق به منزله پیش‌نیاز نگارش آثارشان هستند. اگر نگاهی به دستاوردهای نسل قبلی نویسندگان و شاعران حتی در برهه‌های نزدیک به زمانه‌ی خودمان ببینیم، می‌بینیم که آن‌ها طور دیگری عمل می‌کردند. جلال آل‌احمد را در نظر بگیرید؛ آل‌احمد علاوه بر داستان و رمان، سفرنامه دارد. همچنین «اورازان» یک تکنگاری مردم‌شناسانه است، کتابی که در آن نویسنده در کنار نوع فرهنگ و پوشش مردم، رفتارها و حتی صورت‌آشناختی تلفظ‌های خاص اهالی آن دهکده را ثبت کرده و در قامت یک انسان‌شناس فرهنگی بررسی کرده است.

بنابر این، نویسنده پیش از این‌که دست به قلم ببرد باید پژوهشگر اجتماعی باشد. بهترین نویسندگان ما چنین ویژگی‌ای داشته‌اند. اگر نگاهی به کتاب «نوشته‌های پراکنده» صادق هدایت ببینیم، می‌بینیم که هدایت حتی در باب نوشابه‌هایی ایرانی که مردم در زمان او مصرف می‌کرده‌اند، تحقیق کرده است. امروز اگر از یک فرد عادی بپرسیم از نوشابه‌های ایرانی چه می‌دانی، احتمالاً فقط دوغ را نام می‌برد، در حالی که در اقلیم‌های مختلف ایران از یزد و اصفهان و سنجق گرفته تا دیگر شهرها، نوشیدنی‌هایی وجود دارد که به ندرت از چندوچون آن اطلاع داریم. پس نویسنده‌ای مانند صادق هدایت در درجه‌ی اول، پژوهشگر و رصدکننده‌ی فرهنگ بوده است. به این موضوع هم توجه کنید که او زبان خارجی می‌دانست و چندین مقاله و یکی دو داستان کوتاهش را به اصلاً به زبان فرانسوی نوشت. می‌توان پرسید امروز چه تعداد از نویسندگان جوان ما زبانی غیر از زبان مادری‌شان را می‌دانند که به تسلط صادق هدایت از آن استفاده کنند.

نسل قدیمی‌تر نویسندگان ما کسانی بودند که دایره‌ی عمومی اطلاعات‌شان وسیع بود؛ تاریخ خوانده بودند، کمی تاریخ علم می‌دانستند، به فلسفه ورود می‌کردند و کلاً با تفکر آشنایی داشتند. برای مثال، سهراب سپهری با عرفان شرقی کاملاً آشنا بود. کتاب دکتر شمیسا درباره‌ی این شاعر به خوبی نشان می‌دهد که سپهری فلسفه بودیسم را چه اندازه درک کرده است. بنابراین، شاعر باید فرهیخته، دانا، کتاب‌خوانده و نخبه باشد و نگاهش به مسائل جامعه با نگاه مردم عامی تفاوت داشته باشد.

من در بخشی از نگرانی شما درباره‌ی استمرار نسل بهترین نویسندگان‌مان شریکم. داستان‌ها، رمان‌ها، کتاب‌ها و فیلم‌نامه‌های زیادی برایم می‌فرستند که درباره‌ی آن‌ها نظر بدهم. در میان این آثار، خیلی مواقع به مواردی برمی‌خورم که عمق چندانی ندارد و عجله برای انتشار تأثیر نامطلوبی در آن گذاشته است و نویسنده متوجه نیست که این کار از نظر حرفه‌ای چقدر اشتباه است. معتقدم صرف انتشار مهم نیست. صادق هدایت «بوف کور» را در هند و در چند ده نسخه منتشر کرد، یعنی مسئله او انتشار نبود، طوری که روی کتابش مهر زد «غیر قابل فروش در ایران». متأسفانه فضای مجازی هم از این نظر بی‌تأثیر نبوده است. صفحات اینترنتی که اشخاص غیرمتخصص در ادبیات راه‌اندازی می‌کنند و نهادی رسمی نیست، هنگامی که مصاحبه‌ای با یک نویسنده‌ی جوان را منتشر می‌کند، در او یک اطمینان کاذب به وجود می‌آورد.

اما در کنار نویسندگانی که با عجله و بدون تحقیق متنی می‌نویسند و در انتشارش عجله دارند، نویسندگان مستعد و پژوهشگری هم وجود دارند که هر چند در اقلیت‌اند، اما از جریان‌ها و جنبش‌های ادبی گذشته و امروز اطلاع خوبی دارند و با انتخاب موضوعات مهم و کاربرد تکنیک‌های تأمل‌انگیز، آثار درخور اعتنایی تولید می‌کنند. این عده از نویسندگان زحمت خواندن و تحقیق درباره‌ی نظریه‌های ادبی و جنبش‌های هنری را به خود می‌دهند و با آثارشان در واقع دست به کالبدشکافی فرهنگ می‌زنند.

با مروری بر ادبیات امروز می‌بینیم که زبان ادبی ما نسبت به نسل گذشته از شکل افتاده است. آیا زبان فارسی ضعیف شده است؟

زبان فارسی از ترجمه‌های نارسا آسیب چشمگیری دیده است. به خصوص گرت‌برداری از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی باعث رسوخ تعبیرهای الکن و گنگ به گفتار روزمره مردم و حتی نوشتار مطبوعات شده است. در کنار خیلی از اشتباهات مصطلحی که مرحوم ابوالحسن نجفی در کتاب ارزشمند «غلط‌نویسیم» توضیح داده است، متأسفانه و عمدتاً از راه ترجمه، شاهد هستیم ترکیب‌های واژگانی زیادی که از جنس زبان ما نیست به زبان نوشتاری‌مان وارد شده است. از این بابت باید متأسف بود و چاره‌ای اندیشید. ادبیات از این نارسایی مصون نمانده است. در گفت‌وگوی شخصیت‌ها در رمان‌های معاصر به نمونه‌های زیادی از این اشتباهات زبانی برمی‌خوریم.

زبان شاعران امروز نسبت به شاعران نسل شاملو، اخوان‌ثالث و دیگران صلابت و پختگی ندارد. گویی هرچقدر شاعر جوان ذوق و جوشش داشته باشد، باز هم در به زبان آوردن کلمات دچار تکرار و سطحی‌گری می‌شود، انگار هر چه می‌خواهد بگوید قبلاً کسی دیگر ثبت کرده است.

خلاقیت و نوآوری مستلزم این است که نویسندگان زمانه ما با جریان‌های امروز هنر و ادبیات آشنایی عمیق داشته باشند. عوام در پاسخ به این پرسش که «این رمان چرا پسامدرن است؟» ممکن است بگویند «برای این که ضبط و ربط مشخصی ندارد»؛ یا گاهی اوقات یک فیلم را پسامدرن می‌نامند و در توضیح آن می‌گویند «چون این فیلم معنای خاصی ندارد!». اما قطعاً نویسنده‌ی آشنا با جریان‌های فکری و هنری معاصر نباید چنین جواب سطحی‌ای بدهد. وقتی این قبیل باورهای غیرعلمی حتی در میان نویسندگان و شاعران عمومیت پیدا می‌کند، نباید هم انتظار پختگی و خلاقیت داشت. به عقیده‌ی من، هنرمند باید رنج دانستگی را بکشد. گسترش دایره‌ی مطالعات به اندازه‌ای که بتوانیم بر اساس آن دانستگی، اندیشه‌های بیروانیم، به راستی رنج و تلاش می‌خواهد. البته اثر ادبی‌ای که بر اندیشه استوار نباشد ماندگار نخواهد بود.

در چند سال اخیر شاهد گسترش سریع شبکه‌های اجتماعی هستیم. کانال‌های شعر، ادبیات، هنر، نقد فیلم و ... که در تلگرام طرفداران زیادی را جذب کرده است. دو رویکرد هم مطرح است: اول اینکه این شبکه‌ها به ترویج و بازنمایی ادبیات و هنر کمک کرده‌اند. برای مثال، به لطف تلگرام جوانان اشعار صائب تیریزی را دست به دست می‌کنند، معرفی فیلم و دیالوگ‌های ماندگار به همین شکل. اما در رویکرد دیگر، فضای مجازی نوعی تنبلی، سطحی‌نگری، تندخوانی و به طور خلاصه «نگاه یک پاراگرافی» به دنبال خود آورده است. به نظر شما، آیا فضای مجازی به ادبیات کمک می‌کند یا برای سلامتی آن مضر است؟

فضای مجازی، مثل هر ابزار نوین ارتباطی دیگری، هم می‌تواند یاری‌دهنده باشد و هم می‌تواند عادات نامناسبی را در مخاطب خود نهادینه کند. بنابر این، قضاوت نهایی و کنارگذارنده درباره فضای مجازی کمی به ما نمی‌کند. از طرف دیگر، اتکای صرف به متنی که به صورت کوتاه در فضای مجازی خوانده می‌شود، شاید از تحمل ما برای مطالعه‌ی متن‌های طولانی‌تر بکاهد.

بگذارید از سنت رمان روسی مثال بیاورم. روس‌ها از دیرباز مطول‌نویس بوده‌اند، به گونه‌ای که به نظر می‌آید رمان‌های پنج شش جلدی برای آن‌ها نوعی هنجار محسوب می‌شود. اینکه خواننده‌ی این عادت مطالعه را در خود به وجود بیاورد که رمانی طولانی مثل «جنگ و صلح» را تا آخر بخواند، به بخشی از تربیت و توانش ادبی فرد بازمی‌گردد.

این ویژگی فضای مجازی است که متن کوتاه باشد. کما اینکه وزیر امور خارجه هم یک دیدگاه بسیار مهم سیاسی را در یک یا دو جمله توثیق می‌کند. شاید این امر در حوزه سیاست و ابراز نظر، جایز به نظر برسد، اما در حوزه مطالعات ادبی این امر پذیرفته نیست. در تولید ادبی نیز همین‌طور، به جز استثنائی که در سبک مینیمالیسم داریم، یعنی جایی که داستان می‌تواند یک پاراگراف یا حتی دو سه جمله‌ی کوتاه باشد. البته سبک و سیاق مینیمال‌نویسی دشواری خاص خود را دارد و نباید آن را با کوتاه‌نویسی و خلاصه‌نویسی به مفهوم سطحی آن اشتباه بگیریم. به هر رو، اگر خواندن مطالب مختصر در فضای مجازی باعث عدم رغبت به خواندن آثار طولانی ادبی بشود، از این بابت باید نگران بود چون در درازمدت نسل جدیدی از خوانندگان شکل خواهند گرفت که التذاد ادبی اصولاً برای‌شان ناممکن خواهد بود.

از یک بعد، فضای مجازی دون‌کیشوت می‌سازد. شخصی به برکت اینکه شعر یا «مثلاً شعر» اش را چند کانال منتشر می‌کنند. بادی به غیب می‌اندازد، چهارتا نشست ادبی شرکت می‌کند و سرانجام لباس منتقد ادبی می‌پوشد. در کنار آن بگذارید سوال اصلی‌ام را بپرسم؛ آیا ما در ایران با مافیای ادبی روبه‌رو هستیم؟

به تعبیری، بله. خیلی از مواقع، مجموعه داستانی منتشر می‌شود که ارزش آن را دارد که در مطبوعات نقد و بررسی و حداقل معرفی شود، اما به وضوح در محاق می‌ماند و به اصطلاح به چشم نمی‌آید. مواقعی هم دیده‌ام حتی در یک نهاد فرهنگی واحد دوبار برای یک کتاب سطحی جلسه می‌گذارند. یا گاهی یک روزنامه‌ی معین به یک اثر با آب و تاب پرداخته است چون یکی از دوستان خودشان آن را نوشته است. منظورم از «خودشان» طیفی است که با همدیگر مصاحبه می‌کنند، به همدیگر سفارش یادداشت و مقاله می‌دهند و پیاپی از هم مطلب چاپ می‌کنند. از این حیث، متأسفانه فضای سالمی در مطبوعات ما حاکم نیست و یک دلیل این‌که من بر مطالعات نقادانه ادبی به صورت علمی تأکید دارم این است که وقتی شما در این زمینه به صورت آکادمیک و حرفه‌ای عمل می‌کنید، از این مسائل بری هستید.

راهکاری هم داریم؟

راهکار مشخصی وجود دارد. آکادمی به منزله یک نهاد اجتماعی و فرهنگی باید به نقد ادبی میدان بدهد تا به تدریج با تربیت دانشجوی در همین رشته، دانش‌آموختگانی که موازین علمی نقد ادبی را یاد گرفته‌اند در مطبوعات و برنامه‌های رادیو و تلویزیون و فرهنگسراها و مراکز پژوهشی علوم انسانی به این کار اشتغال بورزند. به این ترتیب، زمینه‌های محفل‌گرایی و کارهای سطحی تضعیف خواهد شد.

شما سال ۸۸ زمان زیادی از حوصله و عمرتان را روی برنامه‌های درسی برای راه‌اندازی رشته‌ی نظریه و نقد گذاشته‌اید. چرا این رشته تأسیس نشده است؟

بله، برنامه‌ای را در بیش از ۱۲۰ صفحه نوشتم و طی آن دیارتمان «نظریه و نقد» را طراحی کردم (نه صرفاً رشته‌ی نقد ادبی) که می‌توانست با فوق‌لیسانس نقد ادبی شروع شود و به تدریج رشته‌های دیگر هم به آن اضافه شوند. سرفصل‌ها و شرح درس‌ها را با جزئیات کامل نوشتم، پیش‌نیاز درس‌ها را مشخص کردم. سایر جزئیات از جمله این‌که از چه رشته‌هایی دانشجوی بپذیریم، سازمان سنجش چه مواد امتحانی و با چه ضرایبی طرح کند، پایان‌نامه دانشجوی چه روندی داشته باشد و همه این‌ها؛ این کار را دکتر واعظ، رئیس وقت دانشکده‌ی ادبیات طی نامه‌ای رسمی به من محول کرد. اما این را که چرا این برنامه به سرانجام نرسید باید از دیگران بپرسید.

شاید یک دلیل این باشد که سیاست‌گذاران دانشگاه تمایلی به حجیم شدن و اضافه شدن بخش‌های جدید به محیط دانشگاه ندارند و این ریسک را نمی‌پذیرند.

در مجموع به نظرم می‌آید که بخشی از دلایل این موضوع را که چرا از پا گرفتن این رشته در جامعه ما استقبال نمی‌شود، می‌توانید در کتاب «نقد ادبی و دموکراسی» بیابید.

جدا از تمایل تصمیم‌گیرندگان، بفرمایید که تدریس نقد ادبی در فضای دانشگاهی با چه موانعی روبه‌روست؟

فراگیری نقد ادبی و همچنین تدریس نقد ادبی مستلزم درونی کردن نگرشی کاونده و انتقادی است. نه فقط دانشجو، بلکه آن عضو هیأت علمی هم که فقط با جریان‌های مرسوم در جهان پیرامونش همسو می‌شود و نمی‌تواند به تغییر آن فکر کند، از فهم نقد ادبی عاجز است. همه نظریه‌های نقد، از تاریخ‌گرایی نوین گرفته تا تحلیل انتقادی گفتمان، از روایت‌شناسی گرفته تا نشانه‌شناسی، از روانکاوی گرفته تا نظریه پسااستعماری، در واقع چهارچوب‌هایی برای کنار زدن لایه‌های پیدای متون و کشف جنبه‌های ناپیدای آن‌ها هستند، اما اگر نگاهی به منابع جدید نقد بیندازید خواهید دید که امروزه اصطلاح «متن» را دیگر منحصر به آثار مکتوب ادبی نمی‌دانیم. متن همین زندگی‌ای است که پیرامون من و شما در جریان است. متن طرز خرید کردن ما است، طرز رانندگی کردن‌مان، طرز لباس پوشیدن‌مان، طرز شرکت کردن‌مان در انتخاب ریاست جمهوری و مجلس، طرز کار کردن‌مان، طرز تعامل‌مان و غیره. یکی از همکاران من خیلی به نقد اظهار علاقه می‌کرد و مرتب برای مشورت درباره منابع نقد ادبی و این‌که چه مقاله‌ای در این زمینه بنویسد و چه سخنرانی‌ای بکند و چه کتابی بنویسد (البته نه خودش، بلکه دانشجویانش!) نظر مشورتی من را جویا می‌شد. اما برای من روشن بود که ایشان به رغم اظهار علاقه به مطالعات نقادانه نمی‌تواند در این زمینه توفیق جدی، حرفه‌ای و اثرگذار پیدا کند، چون او هیچ نگاه انتقادی‌ای به روند رتق‌وتق امور در محیط بلافلسف نداشت. نگاه انتقادی پیشکش؛ حتی قدرت تجزیه و تحلیل این محیط را هم نداشت. به گمانم ایشان تصور می‌کرد یاد گرفتن نقد مانند یاد گرفتن تاریخ ادبیات است. فرق زیادی هست بین حفظ کردن تاریخ‌ها و بیان هزارباره‌ی آن‌ها، با تحلیل موشکافانه متن‌ها و تبیین معنای پیچیده‌شان. این قبیل اشخاص در بزنگاه‌هایی که باید از دانش خودشان درباره نقد برای فکر کردن به زندگی و نشان دادن واکنش نقادانه به آن استفاده کنند، دچار عجز می‌شوند و لذا هیچ‌گاه نمی‌توانند در این حوزه از مطالعات ادبی خوش بدرخشند. نقد مابه‌ازایی در رفتارهای‌مان ایجاد می‌کند. اشخاص محافظه‌کار و همسوشونده با جریان‌های غالب نمی‌توانند وارد حوزه‌ی نقد ادبی شوند. البته داشتن نگاه انتقادی به زندگی، هزینه‌هایی هم در پی می‌آورد، اما نقد جز این نیست. گاه در اخبار می‌شنویم که فلان فعال سیاسی در فلان کشور را به دلیل انتقاداتش بازداشت کرده‌اند. نگاه انتقادی در همه‌ی زمینه‌ها پیامدهایی گزاف دارد، خواه در سیاست، خواه در جامعه و خواه در علوم انسانی. باید آمادگی پرداخت این هزینه‌ها را داشت، بعد وارد حوزه‌ی نقد شد. در مورد دانشجویان هم همین‌طور. عده‌ی زیادی از آن‌ها به نقد ادبی علاقه‌مندند، اما درونی شدن نقد قاعدتاً باید در نگرش‌ها و رفتارها و واکنش‌های‌شان تأثیر بگذارد، و اگر نگذارد معلوم می‌شود که آن‌ها نقد را در واقع نیاموخته‌اند.

از وقتی که در اختیار خبرگزاری دانشگاه علامه طباطبائی گذاشتید، متشکرم.

خواهش می‌کنم. من هم از شما متشکرم و امیدوارم آنچه در این گفت‌وگو مطرح شد، دست‌کم برای علاقه‌مندان نقد در خور تأمل ثانوی باشد.